

ارنست گامبریچ

تاریخ جهان

ترجمهٔ علی رامین

ویراست جدید



نشرنی

فهرست مطالب

۷ سخن مترجم
۱۰ ۱. روزی بود، روزگاری بود
۱۵ ۲. بزرگ‌ترین مخترعان سراسر تاریخ
۲۲ ۳. سرزمین کنار نیل
۳۱ ۴. روزهای هفته
۴۰ ۵. خدای واحد و یکتا
۴۶ ۶. من می‌توانم بخوانم
۴۹ ۷. قهرمانان و سلاح‌های شان
۵۶ ۸. پیکاری نابرابر
۶۵ ۹. دو شهر کوچک در یک جزیره کوچک
۷۴ ۱۰. فردی روشن‌اندیش و سرزمین او
۸۲ ۱۱. آموزگار بزرگ ملتی بزرگ
۸۹ ۱۲. بزرگ‌ترین ماجراجویی
۱۰۳ ۱۳. جنگ‌های جدید و جنگجویان جدید
۱۱۳ ۱۴. دشمن تاریخ
۱۱۷ ۱۵. حکمرانان دنیای غرب
۱۲۸ ۱۶. خبرهای خوب

۱۷.	زندگی در امپراتوری و در مرزهای آن	۱۳۵
۱۸.	طوفان	۱۴۴
۱۹.	شب پرستاره آغاز می‌شود	۱۵۲
۲۰.	لااله الاالله و محمد رسول الله	۱۵۹
۲۱.	فاتحی که می‌دانست چگونه حکومت کند	۱۷۰
۲۲.	بیکاری برای رسیدن به فرمانروایی جهان مسیحیت	۱۷۹
۲۳.	شهبازان سلحشور	۱۸۸
۲۴.	امپراتوران در عصر شهبازان	۱۹۷
۲۵.	شهرها و شهروندان	۲۱۴
۲۶.	عصر جدید	۲۲۴
۲۷.	جهان نو	۲۳۵
۲۸.	ایمان نو	۲۴۶
۲۹.	کلیسا در جنگ	۲۵۵
۳۰.	روزگار وحشت	۲۶۲
۳۱.	پادشاهی نگون‌بخت و پادشاهی نیک‌بخت	۲۷۱
۳۲.	نگاهی به شرق در این دوران	۲۷۹
۳۳.	عصری به‌راستی نو	۲۸۸
۳۴.	انقلابی بسیار خشونت‌بار	۲۹۷
۳۵.	فاتح واپسین	۳۰۷
۳۶.	انسان‌ها و ماشین‌ها	۳۲۴
۳۷.	آن سوی دریاها	۳۳۵
۳۸.	دو کشور جدید در اروپا	۳۴۵
۳۹.	تقسیم جهان	۳۵۶
۴۰.	بخش کوچکی از تاریخ که من خود در آن زیسته‌ام: نگاهی به گذشته	۳۶۵
	نمایه	۳۸۱

تقدیم به روح همسرم، شکوفه

سخن مترجم

تاریخ جهان نخستین و تنها کتابی است که ارنست گامبریچ آن را ابتدا در سال ۱۹۳۵، به زبان آلمانی با عنوان *زبده تاریخ جهان برای جوانان*^۱ نگاشته است. این کتاب تحولات و رخداد‌های بشر را در ۴۰ فصل از عصر حجر تا عصر اتم با زبانی بسیار ساده و صمیمی، بی‌تکلف، شیرین و جذاب روایت می‌کند؛ چنان‌که کثیری از خوانندگان آن در گروه‌های سنی و سطوح آموزشی مختلف گفته‌اند از مطالعه این کتاب نه تنها بسیار لذت برده‌اند، بلکه آن را دریچه‌ی نوینی به جهان تاریخی و تاریخ جهان یافته‌اند و بر آن شده‌اند که با کتاب‌های دیگری، مطالعه تاریخ را پی بگیرند. مفسر *لوس آنجلس تایمز* می‌گوید که گامبریچ به تاریخ، جان می‌بخشد و خواننده را همراه خود در سفینه‌ای زمان‌پیما بر فراز تاریخ جهان به پرواز درمی‌آورد و او را همواره در طول کتاب به سیر و سلوکی فکری و عاطفی میان گذشته و حال وامی‌دارد.

نسخه آلمانی کتاب به سرعت به چند زبان (به‌غیر از انگلیسی) ترجمه شد و در شماری از کشورهای اروپایی و آسیایی با استقبال فراوانی روبه‌رو شد. ولی زمانی بعد در اتریش و آلمان به هنگام حاکمیت نازی‌ها، به‌علت بیش از اندازه «صلح‌جویانه» بودن، در زمره کتاب‌های ممنوعه قرار گرفت.

1. *Eine Kurze Weltgeschichte für junge Leser*

پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایی داشته‌اند که چه بسا می‌گفتند: «روزی، روزگاری پدر بزرگ و مادر بزرگی داشتیم». به همین ترتیب، بیشتر و بیشتر به گذشته بازمی‌گردیم. همیشه پیش از هر «روز و روزگاری»، روز و روزگاری دیگر وجود داشته است. آیا هیچ‌گاه بین دو آینه ایستاده‌اید؟ باید این کار را تجربه کنید. آنگاه صف بلندی از آینه‌های درخشان را می‌بینید که هریک کوچک‌تر از آینه پیش از خود است و از آن فاصله می‌گیرد، و محوتر و محوتر می‌شوند، به طوری که هیچ‌گاه نمی‌توانید آخرین آینه را ببینید. ولی حتی با وجود آن‌که از جایی به بعد دیگر نمی‌توانید آینه‌های بیشتری را ببینید، آینه‌ها همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهند. آن‌ها وجود دارند و شما این را می‌دانید.

و «روزی، روزگاری» هم، چنین وضعیتی دارد. نمی‌توانیم پایان زنجیره آن را ببینیم. پدر بزرگِ پدر بزرگِ پدر بزرگِ پدر بزرگِ ... شما را به کل گیج می‌کند. ولی آن را به آرامی تکرار کنید، شاید در نهایت بتوانید تصویری از این سلسله واگشت‌کننده داشته باشید. سپس یکی دیگر هم به آن اضافه کنید. این عمل ما را به گذشته می‌برد و از آن‌جا به گذشته‌های دور. ولی هیچ‌گاه به آغاز راه نمی‌رسیدیم، زیرا در پس هر آغازی همیشه یک «روزی، روزگاری» دیگر وجود دارد.

شبیبه چاهی بی‌انتهاست. آیا نگرستن به ته چاه سرتان را گیج نمی‌آورد؟ سر مرا که گیج می‌آورد. بنابراین، تکه کاغذی را مشتعل کنید و آن را در چاه بیندازید. به آرامی ژرفای بیشتری را طی خواهد کرد. و در حال اشتعال، دیواره چاه را روشن می‌کند. می‌توانید آن را ببینید؟ همچنان پایین‌تر و پایین‌تر می‌رود تا آن‌که همچون ستاره کوچکی در اعماق تاریکی به چشم می‌آید. کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود... تا خاموش و محو می‌شود.

حافظه ما شبیه آن تکه کاغذ در حال اشتعال است. از آن برای روشن کردن گذشته بهره می‌گیریم. ابتدا از حافظه خودمان استفاده می‌کنیم، سپس از سال‌خوردگان می‌خواهیم که آنچه به یاد دارند برای ما تعریف کنند. بعد به سراغ نامه‌هایی می‌رویم که رفتگان نگاهشده‌اند. بدین ترتیب، به واپس می‌نگریم و به راه پشت‌سرنهاده نوری می‌تابانیم. ساختمان‌هایی وجود دارند که در آن‌ها،

روزی بود، روزگاری بود



همه داستان‌ها با «روزی، روزگاری» آغاز می‌شود. موضوع داستان ما هم همین است: چه اتفاق‌هایی در روزگار گذشته رخ داده است. روزگاری که شما آن قدر کوچک بودید که حتی اگر روی انگشتان پا هم می‌ایستادید، به سختی دست‌تان به دست مادرتان می‌رسید. آیا آن روزگار را به یاد دارید؟ داستان خود شما ممکن است چنین آغاز شده باشد: «روزی، روزگاری پسرک کوچکی - یا دخترک کوچکی - در این دنیا زندگی می‌کرد. آن پسرک کوچک، من بودم». ولی پیش از آن، شما کودکی در یک گهواره بودید. شما آن را به یاد ندارید، و می‌دانید که واقعیت دارد. پدر و مادر شما نیز روزگاری کوچک بودند، و به همین ترتیب، پدر بزرگ و مادر بزرگ شما، روزگاری دورتر در گذشته کودکانی بودند، که شما آن را هم می‌دانید. حالا درباره‌شان می‌گوییم: «آن‌ها سال‌خورده‌اند»، و آن‌ها هم

دست‌نوشته‌های دیرین افراد مختلف نگهداری می‌شوند. آن‌ها را آرشیو یا مرکز اسناد می‌نامند. در مکان‌ها می‌توانید نامه‌هایی را بیابید که صدها سال پیش نگاشته شده‌اند. زمانی در یکی از این مراکز نامه‌ای صرفاً با این مضمون یافتیم: «مادر جان، دیروز ترافل^۱‌های خیلی خوشمزه‌ای خوردیم، غذای دوست‌داشتنی ویلیام^۲». ویلیام شاهزاده کوچک ایتالیایی بود که چهارصد سال قبل می‌زیست. ترافل هم نوعی قارچ خوراکی است.

ولی حالا فقط نگاهی بسیار گذرا بر رخدادهای می‌افکنیم، زیرا نور ما با سرعتی هرچه بیشتر بر هستی‌ها افکنده می‌شود: هزار سال... ۵ هزار سال... ۱۰ هزار سال. حتی در ده‌ها هزار سال قبل هم کودکانی بودند که دوست داشتند چیزهای خوب بخورند. اما هنوز نمی‌توانستند چیزی بنویسند. ۲۰ هزار سال... ۵۰ هزار سال... و حتی در آن زمان هم آدم‌ها، چنان‌که ما می‌گوییم می‌گفتند، «روزی بود، روزگاری بود»... اکنون نور حافظه ما [مانند تکه کاغذ مشتعلی که در چاه افکندیم] خیلی کوچک می‌شود... و دمی بعد تاریخ تاریک می‌شود. با این همه، می‌دانیم که این سلسله رو به گذشته همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که اصلاً انسانی وجود نداشته است و کوه‌ها چنان نبودند که امروز به چشم می‌آیند. برخی از آن‌ها بزرگ‌تر بودند، و همچنان که در گذر روزگاران باران بر آن‌ها باریده است، رفته‌رفته به تپه‌ها تبدیل شده‌اند. برخی به کل وجود نداشته‌اند، و در گذر میلیون‌ها میلیون سال، از دل دریاها سر برون کشیده‌اند.

ولی حتی قبل از کوه‌ها، جانوران بودند، جانورانی یکسر متفاوت از جانوران امروز. آن‌ها بسیار عظیم‌الجثه بودند و اژدها مانند. ولی ما چگونه از چنین چیزهایی باخبریم؟ گاه استخوان‌ها و اسکلت‌های آن‌ها را در اعماق زمین می‌یابیم. هنگامی که من نوجوانی در وین بودم گاه و بی‌گاه به موزه تاریخ طبیعی می‌رفتم و دوست داشتم به اسکلت سترگ موجودی به نام دیپلودوکوس^۳ چشم بدوزم. نام عجیبی است، دیپلودوکوس. ولی خودش حتی عجیب‌تر از نامش

است. داخل یک اتاق یا حتی دو اتاق هم جا نمی‌گرفت. قدش به بلندی یک درخت بسیار بلند بود، و دُمی به اندازه نصف زمین فوتبال داشت. تصور کنید هنگامی که در جنگل حرکت می‌کرده و خوردنی‌ها را در سر راه خود می‌بلعیده چه صدای مهیبی از او برمی‌خاسته است!

ولی ما هنوز به آغاز راه نرسیده‌ایم. هزاران میلیون سال دیگر باید به عقب بازگردیم. حرفش خیلی ساده است، ولی بایستیم و لحظه‌ای تأمل کنیم. می‌دانید یک ثانیه چقدر است؟ زمانی است به اندازه شمارش یک، دو و سه. و مدت زمان هزار میلیون ثانیه چطور؟ می‌شود تقریباً ۳۲ سال! حال سعی کنید هزار میلیون سال پیش را تصور کنید! در آن زمان هیچ جانور بزرگی وجود نداشت، صرفاً جانورانی همچون حلزون و کرم وجود داشتند. پیش از آن زمان، حتی هیچ گیاهی هم وجود نداشته است. تمامی کره زمین یک «خلأ بی‌شکل»^۱ بوده است. هیچ چیز نبوده است، نه درختی، نه بوته‌ای، نه سبزه‌ای، نه گلی؛ از سبزی هیچ نشانه‌ای نبوده است. صحرا و صخره‌های خشک و بی‌آب و علف و دریا. دریای عاری از موجودات زنده: نه ماهی، نه صدف و نه حتی گیاهان دریایی، ولی وقتی به امواج گوش فرا دهید، آن‌ها چه می‌گویند؟ «روزی بود، روزگاری بود که...» زمانی کره زمین چیزی بیش از ابر پیچانی از گاز و غبار نبوده است، همچون دیگر کراتی بس بزرگ‌تر از کره زمین که امروز می‌توانیم آن‌ها را به کمک تلسکوپ‌های مان رصد کنیم. این ابر پیچان مرکب از گاز و غبار، بدون صخره، بدون آب و بدون حیات، میلیاردها و تریلیون‌ها سال به دور خورشید چرخیده است؛ و پیش از آن چطور؟ پیش از آن، حتی خورشید، خورشید خوب دیرسال ما، هم وجود نداشته است. فقط ستاره‌های غول‌آسای عجیب و غریب، و اجسام آسمانی کوچک‌تر، در میان ابرهایی از گاز در فضایی لایتناهی به چرخش خود ادامه می‌داده‌اند.

«روزی، روزگاری»... ولی سرکشیدن به آن گذشته‌های دور بر حیرت و شگفتی مان می‌افزاید، پس بیابید درنگ نکنیم و به خورشید، به زمین، به دریاها